

در این شماره:

دارو، سود، سلطه

درمان درد بیماری یا درمان درد هزینه

تشنه لبان خرافه و انتقام

مقصد پک ک کجاست؟

نگاهی به فیلم «زندگی پای»

چگونه چین سوسیالیستی از شر مواد مخدر خلاص شد

آتش • شماره ۱۷ • اردیبهشت ۱۳۹۲

email: atash1917@yahoo.com

اعدام در ملاء عام

بدون تماشاگر!

بیستم فروردین ماه ۱۳۹۲ باز هم جوانی را در تهران به دار آویختند. اعدام در محلی غیر متعارف انجام شد. برخلاف معمول که فقط جلاد صورت خود را می‌پوشاند این بار کسی که حکم اعدام را صادر کرد هم چهره‌اش پوشیده بود. نام فرد اعدامی را به اختصار اعلام کردند: مجید پ.

او را نمی‌شناسیم. برخلاف همیشه صدا و سیمای جمهوری اسلامی کشتنش را به رخ نکشید؛ خبرش را اعلام نکرد. برخلاف همیشه جماعت مسخ و منگ و متعصبی که با یک پاکت تخمه و فلاسک چای، دست پسرانشان را می‌گیرند و به تماشای این صحنه فجع می‌آورند در صحنه حاضر نبودند. مجید پ. تنها بود. او را در محلی اعدام کردند که مدتی در آنجا کار می‌کرد. بیکاری، حکم را صادر کرد و فقر، طناب را به گردنش انداخت و زیر پایش را خالی کرد. مجید پ. سی ساله، کارگر سابق یکی از شرکت‌های پیمانکاری راه آهن جمهوری اسلامی (رجا) در باغچه‌انتهای محوطه سبز اداره مولد بخار (واقع در چهارراه چیت سازی)، آویزان بر درختی جان داد.

سه ماه قبل، شرکت پیمانکاری «جهان آفرین» جای خود را به پیمانکار جدیدی به نام شرکت «مه ریل» داده بود. در این دست به دست شدن سرمایه‌های سودآور، زندگی مجید زیر و رو شد. سرمایه‌داران در روزهای سخت بحران «سرمایه مرده» را حفظ کردند و برای اینکه روند کسب سودشان دچار خلل نشود از «سرمایه زنده» (از نیروی کار انسانی) قربانی گرفتند. برای این کار هر چیزی را می‌توانستند بهانه کنند. مجید را به اتهام یا بهانه اعتیاد اخراج کردند. مثل هزاران هزار کارگر پیمانی و غیررسمی دیگری که طی چند سال اخیر بدون هیچ چتر حمایت اجتماعی، بدون بیمه بیکاری و درمانی از کار بیکار شده‌اند.

خیلی از کسانی که خبر اعدام مجید به گوششان رسید لحظه‌ای دلشان به حال او سوخت اما به سرعت ذهن‌شان مشغول «گرفتاری‌های شخصی» شد. ناآگاهی و جهل بعد از مرگ هم گریبان مجید را رها نکرد. بودند کسانی که چهره قاضی و جلاد را از پشت نقاب ندیدند و انگشت اتهام را به سوی همسر سابق مجید گرفتند که چرا زندگی مشترک‌شان را تاب نیاورده و حضانت فرزند شش ساله‌اش را از او گرفته است! اعدام مجید فرق چندانی با اعدام پر سر و صدای قربانیان جوان، فقیر، مستاصل و بی‌آینده‌ای که نظام اسلامی تحت عنوان «راذل و اوباش» جان‌شان را می‌گیرد نداشت. اما این واقعه آنقدر «حاشیه‌ای» و «بی‌اهمیت» تلقی شد که رسانه‌های فارسی زبان بین المللی بر سرش نظرخواهی نکردند و «نوبت شما» نگذاشتند.

مرگ مجید پ. تلخ است اما استثنایی نیست؛ تازگی هم ندارد. نظام سرمایه‌داری حاکم به شکل‌های متنوع و در فرصت‌های متفاوت از محرومان و محکومان این جامعه قربانی می‌گیرد. مستقیم یا غیر مستقیم؛ آبی یا تدریجی؛ بر اثر شدت کار، بیماری، گرسنگی یا سانحه کاری. گاه در شکنجه‌گاه، گاه در میدان اعدام. یا مثل این بار، با خودکشی. ■

کدام انتخابات...؟

کدام انتخاب؟

فکر تغییر از سر مردم بیرون نمی‌رود. فشارهای همه جانبه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم را مجبور می‌کند که خواهان تغییر باشند. مشکل اینست که بسیاری از مردم توان عوض کردن شرایط را در خود نمی‌بینند. این «خود» البته به معنی فرد نیست. این خود، خود مردم است: جمع بزرگی که طبقات و قشرهای مختلف را در بر می‌گیرد؛ اکثریت جامعه؛ چند ده میلیون نفری که گرفتار رژیم سرکوبگر مذهبی، نظام سرمایه‌داری حاکم، و سلطه و فشار سرمایه‌داری جهانی‌اند. سرمایه‌داری هر لحظه این باور را در ذهن جامعه بازتولید می‌کند که هر کس باید گلیم خودش را از آب بیرون بکشد. فقر، نبود تامین اجتماعی، نامنی شغلی و خطر بیکاری باعث می‌شود که کارگران و کارمندان رتبه پایین، همان‌ها که نیروی جسم و فکر خود را برای تامین معاش می‌فروشند و دست‌شان به هیچ جا بند نیست، در صحنه کار و زندگی اجتماعی درگیر رقابتی ناخودآگاه با یکدیگر شوند. نظام سرمایه‌داری، توده‌ها را به پیچ و مهره‌ای در ماشین بزرگ تولیدی و خدماتی تبدیل می‌کند که هیچ اراده و کنترلی بر تولید اجتماعی ندارند. این مردم نیستند که تعیین می‌کنند چه چیز تولید شود، با چه هدفی تولید شود و چه اندازه تولید شود) تصمیم با قشر نازکی از سرمایه‌گذاران و سیاستمداران و برنامه‌ریزان است که طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند. بقیه مردم اهرمی را بالا و پایین می‌برند، پیچی را شل و سفت می‌کنند، آجری روی آجر می‌گذارند، گرهی بر گره می‌بافند، در جایی دانش و در جایی دیگر کالا منتقل می‌کنند، دگمه‌های تایپ را فشار می‌دهند یا امضایی زیر برگه‌ها می‌گذارند.

آنجا که به قلمرو سیاست می‌رسیم نیز همین تصویر تکرار می‌شود. تدوین و صدور قوانین، تعیین سیاست‌های اقتصادی و نظامی و قضایی، انحصار بر نیروهای مسلح، تعیین سیاست‌های آموزشی و فرهنگی و ورزشی، به یک کلام تعیین کل سیاست داخلی و خارجی در دست اقلیت حاکم است. در مقابل، نقش و دخالت اکثریت جامعه در سیاست محدود می‌شود به اینکه تک تک به نفع این یا آن جناح طبقه حاکم رای در صندوق بیندازند. تولید سرمایه‌داری، توده کارگران و زحمتکشان را مرتباً متفرق و متمیزه می‌کند و سیاست سرمایه‌داری، کل مردم را به انفعال و ایفای نقش سپاهی لشگر وا می‌دارد. فرایند انتخابات در همه کشورهای (از رژیم استبداد مذهبی حاکم بر ایران گرفته تا مدرن‌ترین دموکراسی‌های بورژوازی در غرب) مفهوم آزادی، اعمال اراده سیاسی و مشارکت آگاهانه مردم در تعیین سرنوشت خود را به یک شعار، به یک چیز قلابی و صوری تبدیل می‌کند. نه فقط این، که به دام و زنجیری برای در اسارت نگهداشتن توده‌ها. طبقه بورژوازی در همه دنیا مدعی است که نظام سرمایه‌داری بالاترین نقطه‌ای است که جامعه بشری امکان رسیدن به آن را دارد. پشت موعظت قدسی و وعده‌های آن جهانی سران جمهوری اسلامی نیز چیزی جز این ادعا نمی‌بایم. اوج اهداف و آرمان‌شان اینست که نظام جهانی سرمایه‌داری حفظ شود و خودشان امتیازات اقتصادی و سیاسی و رتبه جهانی بالاتری در سلسله مراتب نوکران سرمایه‌داری جهانی داشته باشند. حاکمان اسلامی حد اعلا مشارکت سیاسی توده‌ها را شرکت

ادامه در صفحه بعد

کدام انتخابات...

در بازی فریبکارانه انتخابات و تأیید انتصابات حکومتی تعیین کرده‌اند. دل بستن به انتخابات با این امید که تغییری جدی و اساسی در این زندگی نکبت‌بار ایجاد شود، خواه ناخواه فکر شورش و سازماندهی نظامی نوین و متفاوت، جستجوی آگاهی انقلابی و اتحادی که لازمه انجام یک دگرگونی واقعی است را از ذهن‌ها دور می‌کند. این همان چیزی است که حکومتیان می‌خواهند: حضور مردم در یک انتخابات بی دردسر. حضور افرادی سر به زیر و مطیع که مثل گوسفندهای رام پشت سر هم صف می‌کشند و با پای خود به سوی تیغ سلاخی می‌روند. می‌شود نزد خویش بازی انتخابات رژیم را تحریم کرد. می‌شود پشت دست خود را داغ کرد و دیگر در هیچ انتخاباتی شرکت نکرد. اما صرفاً با این سطح از مقاومت منفی نمی‌توان نقشی جدی و معنادار در تعیین سرنوشت خود بازی کرد. باید به دنبال راهکار و برنامه دگرگونی جامعه گشت. باید با منافع اساسی طبقاتی و خواسته‌های روشن و موثر جمع مردم و نه فرد خود آشنا شد. باید پرچم نیروی

آگاه و نواندیش جامعه را در هیئت یک حزب انقلابی کمونیستی تشخیص داد و به ظرفیت و اراده کمونیست‌ها برای رهبری کردن فرایند سرنوشتی نظام حاکم و پیشبرد انقلاب اجتماعی اعتماد کرد. باید فعالانه در هر فرصت از جمله در اعتراض به فریب انتخاباتی بار مشارکت سیاسی در تعیین سرنوشت جامعه را به دوش گرفت. مفهوم مشارکت سیاسی توده‌ها از دید ما کمونیست‌ها، و در چارچوب برنامه انقلاب اجتماعی، یکسره از آن چه حکومت‌های سرمایه‌داری و مرتجعین حاکم انتظار دارند متفاوت است. از دید ما نقش سیاسی مردم، حتی در یک جامعه سوسیالیستی، به شرکت گاه به گاه یا منظم در انتخابات محدود نمی‌شود. کلید مشارکت توده‌ای، سازمان یافتن مردم به شکل‌های متنوع و در نهادهای گوناگون برای پیشبرد مبارزه طبقاتی است. در این نظام ارتجاعی شکل محوری مشارکت توده‌ای باید حضور آگاهانه و فزاینده مردم در مقاومت و مبارزه‌ای باشد که هدفش براندازی انقلابی جمهوری اسلامی است. ■



دارو،

سود،

سلطه

گرفتن منافع مردم (و به خصوص مردم کشورهای فقیر) تصویب می‌شود و هیچ کدام از آن‌ها نیز بدون همدستی و همکاری حاکمان دلال و فاسد این کشورها ممکن نیست. ولی واقعی هم هست که کارکرد روزمره نظام با سیاست‌های قلدرمنشانه یا تجاوزکارانه دست به دست می‌دهد تا مردم را به زانو در بیاورد. به جز اسرائیل که با ممنوعیت ورود دارو به مناطق فلسطینی نشین مردم را آشکارا از دارو محروم می‌کند، کمتر دولتی است که به این وقاحت بیماری را به سلاح تبدیل کند. محروم شدن مردم از نیازهای اولیه معمولاً از «عوارض جانبی» سیاست‌های کلان‌تر امپریالیست‌هاست. فراموش نکنیم که اغلب قربانیان تحریم نفتی عراق در دوران صدام حسین نیم میلیون نوزاد و کودکی بودند که بر اثر نبود دارو و تجهیزات بیمارستانی و آب تمیز تلف شدند.

بحران دارو در ایران امروز نیز روز به روز بیشتر حس می‌شود. تحریم‌های بانکی ایران (که برخاسته از کشمکش دو نیروی ضدمردمی یعنی رژیم جمهوری اسلامی و قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی غرب است) تأثیر خود را به صورت کمبود و گران شدن بیسابقه داروهای وارداتی به ویژه داروهای مربوط به بیماری‌های خاص بر جای می‌گذارد. در صنعت داروسازی به مانند اغلب صنایع کشور در واقع با «صنعت مونتاژ» مواجهیم: وابستگی به مواد اولیه‌ای که در انحصار شرکت‌های فراملیتی است و «خودکفایی» صرفاً در زمینه بسته بندی.

مقاله روبرو که توسط یکی از خوانندگان آتش در اختیار ما قرار گرفته نشان می‌دهد که چطور وابستگی به محصولات (و مواد اولیه) وارداتی دست در دست نظام کمپرادوری و فساد دولتی با تحریم‌ها همراه می‌شود تا کمر مردم را بشکند. ■

سیما توکلی

اگر در غرب شرکت‌های عظیم داروسازی با ایجاد نیازهای کاذب به دارو و پر کردن بازار با انواع و اقسام داروهایی با عوارض جانبی نامعلوم و گاه خطرناک سودهای نجومی تولید می‌کنند، مردم جنوب (یا کشورهای فقیر و جهان سوم) از کمبود داروست که سختی می‌کشند. این کمبود (و فقر) در چرخه جهانی تولید امپریالیستی هر چند کشنده ولی سود آور است.

سال گذشته در نتیجه آزمایشاتی که شرکت داروسازی فایزر بر کودکان نیجریه‌ای انجام داد، چندین کودک جان خود را از دست دادند، از اثرات دیگر این آزمایشات (که جهت تکمیل داروی ضد مننژیت انجام می‌شد) چندین کودک نیز به کوری، کری و صدمه مغزی دچار شدند.

چندین سال پیش وقتی آفریقای جنوبی در صدد تهیه داروهای ارزان برای مقابله با ایدز بود شرکت‌های داروسازی طبق قوانین بین المللی حقوق انحصاری این کشور را به دادگاه کشاندند تا تولید داروهای ارزان ژنریک را متوقف کنند اما بالاخره تلاش‌های بشر دوستانه و فشار افکار عمومی مانع‌شان شد. می‌دانیم که ایدز در آفریقا بیداد می‌کند و اکثریت قریب به اتفاق مبتلایان این قاره وسع‌شان نمی‌رسد که داروهای خارجی ضد ایدز را بخرند.

دانشمندان و پزشکان هندی هم مدت‌ها با قوانینی دست به گریبان بودند که مردم هند را از استفاده پزشکی از درخت «نیم» محروم می‌کرد (درختی که در هر کوچه پس کوچه هند یافت می‌شود و قرن‌هاست در این کشور مورد استفاده دارویی دارد) چرا که یک شرکت داروسازی فراملیتی استفاده دارویی از آن درخت را به اسم خود ثبت کرده بود! تمام این قوانین برای حفظ نظام جهانی و منافع دول امپریالیستی و شرکت‌های فراملیتی و بدون در نظر

ما خواهان انقلابی هستیم که:

- ◀ به عوض جا به جا کردن جناح‌های طبقه سرمایه‌دار حاکم، این نظام و قلب جمهوری اسلامی یعنی نیروهای نظامی و امنیتی‌اش را آماج قرار می‌دهد چرا که بدون در هم شکستن آن‌ها انقلاب پیروز نخواهد شد و حتی اگر رژیم اینجا و آنجا مجبور به عقب نشینی‌هایی شود دستاوردهای مردم ناپایدار و موقتی خواهد بود.
- ◀ نهاد دین را از نهاد دولت جدا می‌کند و دست دستگاه روحانیت را از عرصه سیاست و قضاوت و اقتصاد و آموزش و پرورش قطع می‌کند.
- ◀ دولت دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار می‌کند و مجلس موسسان برخاسته از آن قانون اساسی نوینی را مدون و تصویب می‌کند که حاوی هیچ گونه ایدئولوژی رسمی (مذهبی یا غیرمذهبی) نیست.
- ◀ نظام مالکیت سوسیالیستی را در شکل‌های گوناگون و متحول دولتی و تعاون جمعی بنیان می‌نهد.
- ◀ روابط استثمارگرانه اقتصادی و روابط استثمارگرانه اجتماعی را در هم می‌شکند و مشخصاً ستمگری جنسیتی علیه زنان را در قانون، فرهنگ، خانواده و در اقتصاد و سیاست آماج قرار می‌دهد.
- ◀ حق تعیین سرنوشت ملی را تحقق می‌بخشد.
- ◀ با گسست از اقتصاد وابسته و معوج و نفت-محور ایران و انجام یک انقلاب ارضی رادیکال شالوده یک اقتصاد موزون را می‌ریزد که صنعت و کشاورزی را متناسب و در خدمت هم تکامل می‌دهد و «روی دو پا راه می‌رود».
- ◀ آزادی بیان و تشکل و تجمع را برای بخش‌های مختلف مردم و جریان‌ها و گرایش‌های مختلف به دنبال می‌آورد.
- ◀ در ایده و عمل ضد واپس‌گرایی و علیه امپریالیسم است.

درمان درد بیماری یا درمان درد هزینه



صحیح نباشد نبود تکنولوژی مناسب و نداشتن دانش کافی در تولید سبب شده که پزشکان ایرانی خود به تفاوت کیفیت نمونه‌های ایرانی و اروپایی اذعان نمایند. در بیمارستان‌ها نیز فقدان نقدینگی سبب شده است تا از پزشکان خواسته شود در منابع دارویی صرفه‌جویی کنند و تا جایی که ممکن است کمتر دارو تجویز نمایند، از بیمارستانی در شیراز خبر می‌رسد که لیستی حاوی ۱۲۰ قلم دارو به پزشکان داده شده است تا از تجویز آن‌ها اجتناب کنند.

بنابراین حتی اگر گفته‌های آماری حکومت صحیح باشد که ۹۶ درصد داروهای مصرفی تولید داخل است، مسئله مواد اولیه در تشدید بحران مؤثر است. از دیگر سو سهم ۴ درصد باقیمانده با توجه به بحران ارزی بیش از دو برابر هزینه‌ای است که به داروهای داخلی اختصاص می‌یابد. عامل مهم دیگری که در این مسئله جریان دارد نقش مافیای دارویی می‌باشد. واردات دارو همچون سایر کالاهای استراتژیک نظام در انحصار حکومت بوده و این مجموعه از یک طرف به دلیل اینکه در زمینه مبادلات تجاری و بانکی بین‌المللی با تحریم روبروست قادر به تجارت در عرصه دارو نیست و از طرف دیگر نابسامانی اقتصادی، عرصه‌های سودآورتری را نسبت به عرصه دارو در اولویت قرار داده است. در نتیجه در این نظام که بر اساس سود تداوم می‌یابد، می‌توان شاهد بود که تجارت ماشین لوکس، لوازم آرایشی و حتی بالاتر از آن بورس بازی در نوسانات طلا، سکه و زمین در مقابل نجات جان بیماران ارزش بیشتری داشته باشد. ■

* سیاست‌گذاران وزارت بهداشت اصلاً نگران این مسئله نیستند. آن‌ها در جلسات خصوصی صراحتاً اعلام می‌کنند که «بیمار سرطانی که به ناگزیر دیر یا زود خواهد مرد، پس هزینه کردن برای داروهای مربوط به سرطان بی‌فایده است و جزو اولویت‌های ما نیست» - آتش

ارز با افزایش قیمت مواجه می‌شوند. اگرچه طبق قانون، سازمان‌های بیمه‌گر ملزم هستند تا بخشی از قیمت بالای دارو را بپردازند اما داروهایی که نمونه داخلی داشته باشد در این شرایط یا اصلاً در بازار موجود نیست یا آنکه بیمه حاضر نیست آن را تحت پوشش قرار دهد. داروخانه‌ها این قبیل دارو را با قیمت روز دلار به بیماران خاص می‌فروشند. واقعیتی که در این شرایط دیده می‌شود این است که بیماران وقتی دیگر توانایی پرداخت هزینه درمان را نداشتند، قید مصرف دارو را می‌زنند و منتظر می‌مانند تا مرگ یا معلولیت به سراغشان بیاید.*

تدابیر حکومتی

جمهوری اسلامی همچون همیشه سعی دارد اوضاع نابسامان درمان را خوب جلوه دهد... ادعاهای پوشالی مداوم مسئولان وزارت بهداشت و دولت مبنی بر موفقیت ایران در تولید داروهای مهم خارجی، اعلام واردات مواد اولیه دارویی از هند و چین و تخصیص ارز دولتی برای خرید دارو از جمله تلاش‌های رژیم در این زمینه است. در مقابل واقعیت از چیز دیگری سخن می‌گوید: بنا بر اعلام صنایع دارویی کشور، بیشتر از ۹۰ درصد مواد اولیه داروهای ساخت ایران، وارداتی است. با کاهش شدید فروش نفت، ممنوعیت‌های نقل و انتقال‌های بانکی و افزایش شدید هزینه واردات به دلیل کاهش ارزش پول ملی، واردات آنگونه که گفته می‌شود آسان نیست. تنها راهی که موجود است مبادله کالا به کالا با کشورهای هند و چین است. اگرچه طبق گفته مقامات دارویی، اروپا نیز مواد اولیه دارویی خود را از این کشورها وارد می‌کند با این حال خصلت کالایی نظام سرمایه‌داری مانع از آن نیست که تبعیض منطقه‌ای در عرضه و کیفیت این کالا از سوی کشورهای مذکور اعمال شود. حتی اگر این احتمال

افزایش قیمت داروها بود، ولی امسال بحران ارزی در کنار فساد مالی گسترده در بخش درمان عاملی بود تا بحران دارویی کشور در کنار سایر بحران‌های اقتصادی اوج بگیرد. این بحران تا حدی پیش رفته که چندین بار خبر از دست رفتن مبتلایان به بیماری‌های خاص در اثر نبود دارو شنیده شده است. با وجود این در رسانه‌های رسمی و در آخرین ادعای احمدی نژاد، مرتباً اعلام می‌شود که دارو جزو اقلامی است که ارز دولتی به آن تعلق می‌گیرد و کسی حق ندارد قیمت دارو را بالا ببرد. در مقابل از جانب وزارت بهداشت و سایر مقامات مربوطه شنیدیم که قسمتی از ارز دارو به واردات لوازم آرایشی، ماشین‌های لوکس، زین اسب و غذای سگ اختصاص داده شده است. نتیجه اما برکناری یکی از وزرا شد، یک برکناری که نه انسان‌های از دست رفته را بازمی‌گرداند و نه با بحران دارویی مقابله می‌کند.

بیماران خاص

بحران دارو متوجه تمامی افراد جامعه است حتی کسی که می‌خواهد یک استامینوفن یا قرص سرماخوردگی تهیه کند، به خوبی متوجه بالا رفتن قیمت دارو می‌شود. در این میان قشری هستند که به نحو ملموس تری با افزایش قیمت دارو و کمبود آن دست به گریبانند. بیماران خاص شامل مبتلایان به سرطان، ام‌اس، تالاسمی، هموفیلی، صرع، آلزایمر، دیابت و بیماران دیالیزی، امکان درمان قطعی بیماریشان را ندارند و برای کنترل روند بیماری مجبور هستند تا دارو مصرف کنند. بعضی از داروها تولید داخل است اما به واسطه افزایش قیمت مواد اولیه آن‌ها که وارداتی است قیمت این قبیل داروها نیز افزایش می‌یابد. این در حالی است که بسیاری از پزشکان کیفیت داروهای داخلی را زیر سؤال می‌برند. داروهای خارجی هم با بالا رفتن قیمت

رنج ناشی از نایاب شدن داروها و قیمت‌های گزاف آن‌ها مهربی باطل بر این جمله عوام فریبانه خامنه‌ای زده است که «ما می‌خواهیم اگر کسی در یک خانواده مریض شد، بیش از رنج مریض‌داری، رنج دیگری نداشته باشد.» عضو کمیسیون بهداشت مجلس می‌گوید حتی یک ریال از درآمد حاصل از حذف یارانه‌ها که قرار بود به بخش درمان اختصاص داده شود، در این بخش هزینه نشده است. عضو دیگر این کمیسیون وجود شش ماه ذخیره دارویی را متناسب با استانداردهای وزارت بهداشت ذکر کرده و مدعی است که وزارت بهداشت چند ماه است که از میزان ذخیره خود استفاده می‌کند. رئیس بنیاد امور بیماری‌های خاص هم اعلام می‌کند که جمعیت شش میلیونی بیماران خاص کشور وضعیت بدی را می‌گذرانند. از طرف دیگر رییس اتحادیه واردکنندگان دارو، ندادن ارز دولتی یا پرداخت بسیار مشکل آن به واردکنندگان را معضلی در واردات دارو می‌داند. دبیر انجمن داروسازی عدم پرداخت مطالبات داروخانه‌ها از سوی سازمان‌های بیمه‌گر را علت اصلی کسری بودجه داروخانه‌ها عنوان می‌کند. در رسانه‌ها نیز آمده است که بر اساس مصوبه هیأت وزیران، ۳۵ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به تأمین اجتماعی پرداخت شده است تا برای پرداخت بدهی‌های صندوق تأمین اجتماعی به مراکز درمانی صرف شود اما هنوز مطالبات این مراکز پرداخت نشده است.

سابقه بحران دارو

سابقه بحران دارو به سال ۹۰ باز می‌گردد، زمانی که هدفمندی یارانه‌ها گریبان دارو را هم گرفت و برخی از داروها از حمایت دولتی خارج شدند. مدت کوتاهی پس از آن حق فنی داروخانه‌داران و هزینه بازاریابی و تحقیق و توسعه دارو هم بر دوش مصرف‌کنندگان دارو افتاد. تمامی این موارد، شروعی برای روند

اسمال

ایام فاطمیه افتاد به فروردین ماه. باز هم خیابان‌ها پر شد از پارچه - نوشته‌های سیاه‌رنگی با شعار «ما منتظر منتقم فاطمه هستیم!» همین شعار را به صورت برجسب‌های شفاف مخصوص به شبیه عقب بعضی خودروها هم چسبانند. پوسترهایی را هم می‌شد دید که همین شعار را به صورت «لطیف‌تری» ارائه می‌داد: ما منتظر دادرسی فاطمه هستیم!!

این شعار مثل یک معادله ریاضی است که دو سر دارد. یک طرف «منتقم»، یعنی کسی که قرار است انتقام خون فاطمه را بگیرد. و طرف دیگر، کسی که باید از او انتقام گرفته شود و هویت‌اش در این شعار نامعلوم است. طرف اول را خوب می‌شناسیم. شعار می‌گوید که ما «منتظر» آمدنش هستیم پس او کسی جز مهدی موعود نیست. کسی که بر مبنای متون مذهبی شیعی یک روز جمعه خواهد آمد و یکی از کارهایش (در میان کارهای بیشماری که دارد) گرفتن انتقام خون فاطمه دختر محمد ابن عبدالله است. خنده‌دار این که دو هفته پیش آخوندی در رادیوی جمهوری اسلامی روایت نقل می‌کرد و می‌گفت دشمنان و نادان‌ها این طور شایع کرده‌اند که مهدی موعود بعد از ظهور خونریزی عجیب و غریبی راه خواهد انداخت؛ در صورتی که او گناه گناهکاران را خواهد خرید. یعنی به جای مجازات شدن کفار خواهد داد و گوسفند قربانی خواهند کرد. می‌گفت منظور از خونریزی که در منابع شیعی آمده ریختن خون گوسفند است! احتمالا این آخوند فریبکار به دو معنی مردم را گوسفند فرض کرده بود.

اما برگردیم به شعار مرکزی ایام فاطمیه. ببینیم چه کسی قاتل فاطمه معرفی می‌شود؟ سران مذهب شیعه معتقدند که فاطمه به دست عمر خطاب کشته شده است. حتی اگر این قتل بر مبنای تعبیر مدرن، قتل غیر عمد محسوب شود. می‌گویند که روزی عمر آمده است و در جریان دعوا بر سر مالکیت باغی که فاطمه آن را ارثیه پدری خود می‌دانسته، در را به شدت هل داده و فاطمه را لای در گذاشته است. جراحت داخلی ناشی از این ضربه باعث شده که فاطمه از آن

پس در بستر بیماری بیفتد و سرانجام به خاطر همین ماجرا از دنیا برود. اما از این ماجرا ۱۴۰۰ سالی گذشته است. عمر خطاب هم قرن هاست که از دنیا رفته. حتی اگر مثل شیعیان و پیروان ادیان و مذاهب دیگر به ماوراءالطبیعه و «آن دنیا» باور داشته باشیم، باید قبول کنیم که سرنوشت عمر خطاب از دست ما خارج است و داوری در مورد عملکرد «این جهانی» او نیز قاعدتا باید در جایی دیگر و توسط خدایی که آن بالا نشسته انجام شود. پس این وسط نقش مهدی موعود چیست؟ آیا قرار است بعد از ظهورش، عمر را دوباره به این دنیا برگردانند تا او هم فیضی از شمشیر منتقم برود؟ یا اینکه تصور شیعیان از حسابرسی‌هایی که در آینده باید انجام شود فراتر از اینگونه «انتقام‌گیری‌های شخصی» است؟

اگر به مساله دقیق‌تر نگاه کنیم متوجه

و اساس و دعاوی فرقه‌ای کهنه، منحرف کردن ذهن توده‌ها از تضادها و مشکلات واقعی جامعه است. آخوندهایی که این قصه‌ها را انتشار می‌دهند در واقع مروج دشمنی و تفرقه در بین توده‌های مردمند؛ چرا که دکان‌شان (و حالا حکومت‌شان) بر همین تفرقه‌ها استوار شده است. روی دیگر این سکه، متعصبان سنی مذهب هستند که حکم به ارتداد و مهدورالدم بودن شیعیان می‌دهند.

اما در دنیای امروز، سطح تفکر نوع بشر در مجموع آنقدر بالا رفته، و دانش و خرد جمعی آدمیان آنقدر پیشرفت کرده که پرسش‌های زیادی را در مورد قصه‌های مذهبی در ذهن بسیاری از افراد ایجاد کند. مثلا اینکه، مگر دختر پیامبر اسلام بر مبنای همین قصه‌ها، یک مخلوق منحصر به فرد خدا نبود؟ پس چگونه است که در مورد مساله مالکیت کاملا زمینی عمل می‌کند؟ چرا

تشنه لبان خرافه و انتقام

او که باغ بهشت برایش تضمین شده است، مثل آدم‌های عادی بر سر باغ یا قطعه زمینی وارد دعاوی حقوقی با عمر خطاب می‌شود؟ مگر طبق روایات شیعه مناسبات میان فاطمه و خدا آنچنان نبود که در مراسم عقد کنان فاطمه و علی ابن ابی طالب، خداوند جبرئیل را نازل کرد تا از فاطمه برای علی، بله بگیرد؟ پس چگونه است که خدا خودش دست به کار انتقام از «قاتل فاطمه» نمی‌شود و قصاص را به دوران ظهور امام زمان موکول می‌کند؟ چرا همان ۱۴۰۰ سال پیش، عمر خطاب را به همین جرم مستقیما راهی جهنم نکرد؟ همین پرسش‌های ساده و ظاهرا خنده‌دار، پوچی این قصه‌ها و باورهای کهنه را نشان می‌دهد.

امروز باید بدون ملاحظه کاری و تردید به قصه‌ها و تاریخ نگاری‌های بی پایه و اساس مذهبی پرداخت. با نگاه به

این «تاریخ اسطوره‌ای و ایدئولوژیک» می‌توان فهمید که صدها سال پیش، شیعیان چه تصور محدودی از دنیای پیرامون خود و تضادهای سیاسی و اجتماعی موجود داشتند و دوست و دشمن را با چه دیدی تعریف می‌کردند. حرف‌ها و ادعاهای امروز جمهوری اسلامی و مقامات مذهب شیعه را جدی نگیرید که ظهور نزدیک مهدی موعود را تبلیغ می‌کنند و از «برچیده شدن ظلم و بی عدالتی از دنیا و شکست قدرت‌های استکباری و در راس آن‌ها آمریکای جهانخوار» توسط او می‌گویند. ماجرا از دید کسانی که قرن‌ها پیش این قصه‌ها را ساختند و به خورد مردم دادند در سطح همان «جنگ شیعه و سنی» بود. تلقی آن‌ها از «دشمنی» که باید از او انتقام گرفت، حاکمان آن دوران بودند. آتش انتقام در دل شیعیان را اختلافات و دعاوی علی ابن ابی طالب و اخلافش با خلفای سنی مذهب زنده نگه می‌داشت.

«ما منتظر منتقم فاطمه هستیم» برای شیعه آن دوران، تغییر وضعیت سیاسی را معنی می‌داد. اما کسانی که امروز این نوع بینش و تعصب را در جامعه رواج می‌دهند، اهداف ارتجاعی گسترده تری دارند و معضلات و دردهای‌شان هم با گذشته تفاوت دارد. اینان حالا در جایگاه حاکم نشسته‌اند. از آگاهی و مبارزات رادیکالی که بر اساس آگاهی مردم انجام شود وحشت دارند. در این چارچوب، می‌ترسند که پیروانشان شک کنند و باورهای کهنه و اصول و متون به ظاهر خدشه‌ناپذیر و مقدس را اینجا و آنجا زیر سوال بکشند. می‌ترسند که توده‌ها به بازبینی اسطوره‌ها و قصه‌ها بپردازند و تاریخ را با یک دید علمی و بر مبنای تضادها و مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که در هر دوران وجود داشته، تجزیه و تحلیل کنند. می‌ترسند که بنیان‌های عقیدتی و سیاسی حکومت‌شان که حافظ نظام استثمار سرمایه‌داری است، به نقد کشیده شود و ماهیت فریبکارانه و اسارت‌بار آن بر ملا شود. باید شک کرد؛ شک کردن گام اول آگاهی است. باید نقد کرد؛ نقد است که چراغ آگاهی را روشن نگه می‌دارد. عربان کردن واقعیت «انتظار و انتقام» را نباید پشت گوش انداخت. ■

شهاب نجومی



مقصد پک ک کجاست؟



بالاخره پس از ماهها گمانه‌زنی و درز کردن اخبار مربوط به مذاکرات میان اوجالان رهبر پکک (حزب کارگران کردستان ترکیه) و دولت ترکیه در نوروز امسال اوجالان فرمان آتش بس را صادر کرد. اعلام آتش بس توسط اوجالان بیان آشکار روند سازشی بود که پکک از چندین سال قبل به پیش گرفته بود. در واکنش به این اعلام آتش بس و سازش واکنش‌های متفاوتی در مورد آن بوجود آمد. برخی ناباورانه گفتند که چنین امری صحت ندارد و رهبری خارج از زندان حاضر نخواهد شد که چنین سازشی را عملاً به پیش ببرد. برخی دیگر این امر را دستاوردی بزرگ قلمداد کردند و برخی که هیچ اعتقادی به جنگ انقلابی و قهر انقلابی ندارند این روند را زمینه شکست ناسیونالیسم خواندند.

پکک استراتژی خود را طی سال‌ها تغییر داد و اکنون استراتژی خودش را دمکراتیزه کردن حکومت ترکیه اعلام کرده است. امری که توهمی بیش نیست. چنین حکومتی را نمی‌توان دمکراتیزه کرد و کسانی که ادعای این کار را دارند می‌روند که به شرکای قدرت در نظام طبقاتی سرکوبگر تبدیل شوند. نظامی که ستم و تبعیض ملی در آن عجین است و از ملزومات کارکرد آن در کشورهای تحت سلطه است.

آنچه پکک دارد دنبال می‌کند در واقع بیان شریک شدن بورژوازی کرد در قدرت است. روند صلح و مذاکره و سازش ممکن است در عمل به سادگی پیش نرود و درگیری‌های مسلحانه و چانه زنی ادامه پیدا کند اما اوجالان و پکک روند سازش را پذیرفته‌اند. پکک از ابتدای

فعالیتش تمرکز خود را بر ایجاد کردستان مستقل و بعدها خودمختاری گذاشت و هیچگاه به دنبال مبارزه برای سرنگونی حاکمیت ارتجاعی ترکیه و دست زدن به انقلاب سراسری نبود. همین امر باعث محدود شدن مبارزه‌اش به کردستان شد.

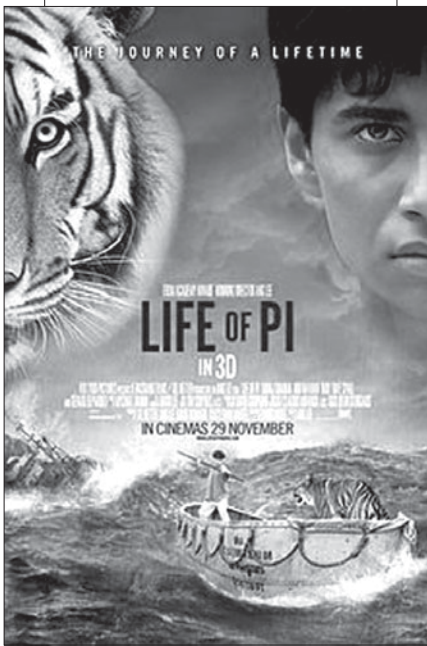
۳۵ سال مبارزه مسلحانه پکک مسلماً ضرباتی به ساختار ستم ملی زده است، اما به زمین گذاشتن سلاح و شراکت در قدرت سیاسی تحت حاکمیت سرمایه‌داری و امپریالیسم بسیاری از دستاوردهای این مبارزه را نابود خواهد کرد. چارچوبی که رهبری پکک برای پایان مبارزه مسلحانه تعیین کرده بسیار محدود است: اول، تعریف شهروندی در قانون اساسی جدید آ.ک.پ. در قانون اساسی جدید، به ملیت ترک یا کرد اشاره‌ای نخواهد شد و شهروندی تنها تحت نام «ترکیه» تعریف خواهد شد. دوم، از بین بردن موانع قانونی برای امکان آموزش به زبان مادری، سوم، تقویت ادارات محلی در چارچوب «منشور اروپایی ادارات محلی خودمختار».

در بررسی وقایع جاری کردستان ترکیه به این پرسش نیز باید پرداخت که چرا طرف مقابل، یعنی دولت مرتجع و شوونیست ترکیه که مدتی است رخت اسلامی به تن کرده و ستم و استثمار سرمایه‌داری را با عوامفریبی خرافی و سرکوب مذهبی و فرهنگی به توده‌ها عرضه می‌کند باب مذاکره با پکک را گشوده است؟ واقعیت اینست که از میان برداشتن جنبش کردستان از پیش شرط‌های تحقق نقش ترکیه به عنوان ژاندارم امپریالیست‌های غربی در خاورمیانه است. مذاکرات صلح با پکک این هدف را دنبال می‌کند. به ویژه آن که دولت ترکیه در پیشبرد طرح دخالت نظامی در سوریه با مانع پکک در

داخل سوریه و در مرزهای خود روبروست.

حزب اسلامی عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان، پس از به قدرت رسیدن و به ویژه از سال ۲۰۰۷ سیاست به رسمیت شناختن ملت کرد را تبلیغ کرده تا به شکلی بورژوازی کرد را در قدرت سیاسی شریک کند. در چارچوب همین سیاست باید به ادامه جنگ حکومت ترکیه با پکک، سرکوب طرفدارانش و زندانی کردن نمایندگان مجلس ترکیه که به پکک تمایل دارند نگاه کرد. دولت ترکیه مانند هر دولت ارتجاعی دیگر برای نابود کردن جنبش‌های انقلابی و مترقی هم از «چماق» سرکوب نظامی و امنیتی استفاده می‌کند و هم دادن «شیرینی». این‌ها امتیازاتی است که جنبش‌ها را از مضمون اجتماعی مترقی‌شان خالی کرده و آن‌ها را تبدیل به حلقه دار دور گردن توده‌هایی می‌کند که سال‌هاست به امید تغییر اوضاع به پا خاسته‌اند. نتیجه مطلوب و دلخواهی که دولت ترکیه از «صلح» با پکک دنبال می‌کند مسخ شدن و افت جنبش مردم کردستان ترکیه است. مذاکرات مستقیم با اوجالان قرار است بر این آتش شعله‌ور آب بپاشد و اوجالان به عنوان معمار سازش بزرگ با دولت ترکیه قلمداد شود. هدف از مذاکرات به زبان دیپلماتیک رسیدن به «صلح نهایی» با پکک اعلام شده است. اما محور آن، «خلع سلاح نهایی» پکک است. شرایط اولیه‌ای که مورد مذاکره است عبارتست از بازگشت عده‌ای از فرماندهان نظامی پکک از کردستان عراق به ترکیه و انتقال ۵۰ تن دیگر از آنان به کشورهای اروپایی. همین یک فقره نشان می‌دهد که دست سرویس‌های امنیتی همه دولت‌های ذینفع در این «مذاکرات صلح» دخیل است. ■ **کاوه اردلان**

پندار یا واقعیت؟ انتخاب با شماست!



عدد پی (π)، عدد عجیبی است. همان ۳/۱۴ مشهور که همه می‌شناسیم. عددی گنگ و مبهم که یک ثابت مهم و رایج ریاضی است؛ که در علوم گوناگون از آمار و مکانیک گرفته تا ترمودینامیک و زمین شناسی و کیهان شناسی و... کاربرد دارد. عدد پی زاده یک نسبت است. زاده تقسیم محیط دایره بر قطر آن. اما این نسبت (یا تقسیم) به یک نتیجه قطعی و نهایی نمی‌رسد. یعنی آنچه ما به ۳/۱۴ خلاصه‌اش می‌کنیم در واقع حالا حالاها ادامه دارد! تا به حال بیش از ۱۰ تریلیون اعشار آن توسط پارانه محاسبه شده و این رقم کماکان ادامه دارد.

طبیعی است که دانشمندان این عدد آشنای قدیمی را که توسط ارشمیدس دانشمند یونانی (۲۵۰ سال ق. م.) و لیو هویی چینی (سال اول بعد از میلاد) به صورت نسبتا دقیقی محاسبه شد ارزشمند و شایسته توجه خاص بدانند. تا آنجا که از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی به پیشنهاد یک دانشمند آمریکایی روزی به نام «روز پی» برای بزرگداشت این عدد تعیین شده است. بعدها موسسات آموزشی آمریکا روز چهاردهم از ماه سوم سال مسیحی یعنی ۱۴ مارس را به عنوان روز رسمی پی تعیین کردند. در این روز اهل دانش مباحث جدید و یافته‌های قابل توجه خود را در مورد عدد پی با هم در میان می‌گذارند و به سلامتی‌اش می‌نوشند و شیرینی می‌خورند! از آنجا که پی در زبان انگلیسی، «پای» تلفظ می‌شود و پای نیز البته با املایی متفاوت نوعی شیرینی میوه‌ای است، پای به عنوان شیرینی خاص روز پی انتخاب شده است.

چگونه چین سوسیالیستی از شر مواد مخدر خلاص شد

ضحکه همشاگردانش کرده‌اند. چرا که تلفظ و آهنگ پیسین کاملا شبیه به واژه «پیسینگ» (شاشیدن) است. به همین خاطر پیسین مولیتور نام مخفف «پای» را برای خود برمی‌گزیند و با خبره شدن در درس ریاضی از این عدد برای خود هویتی تازه می‌سازد. پای جست‌وجوگر است و به دنبال فلسفه هستی می‌گردد. ادیان مختلف برای پای نوجوان جاذبه‌ای خاص دارند. پای پیام مشترک همه ادیان را «عشق به هم نوع» می‌داند. او که بزرگ شده یک خانواده هندو است هم شیفته قصه عیسی و تعالیم مسیحیت می‌شود و هم نماز مسلمانان را به جای می‌آورد. پدرش که خردگرا است تلاش می‌کنند تناقض فکری او را در پیروی همزمان از ادیان مختلف به او گوشزد کند اما پای هیچ تناقضی در این کار نمی‌بیند. و مادرش که اهل تسامح و تساهل است اصرار دارد که باید او را به حال خود وا گذاشت.

زندگی پای به حیات وحش نیز گره خورده است چرا که پدرش صاحب یک باغ وحش است با پستانداران و پرندگان گوناگون: از گورخر گرفته تا اوران اوتان، از کفتار گرفته تا عقاب. یکی از همراهان پای در جمع ساکنان باغ وحش، ریچارد پارکر نام دارد. نامی عجیب برای یک ببر بنگال! پای در ذهن کودکانه و ساده خود هیچ درکی از تنازع بقاء و غریزه و خطراتی که در آن نهفته ندارد. می‌خواهد با رفتار و گفتار آشتی جویانه خود طبیعت را تغییر دهد. پدرش مجبور می‌شود در نمایشی خونین، واقعیت گرسنگی و درندگی را با مرگ طعمه در چنگال شکارگر به او نشان دهد.

پای هفده ساله است که پدر تصمیم می‌گیرد محل باغ وحش را بفروشد و با خانواده به کانادا مهاجرت کند. حیواناتش را هم با خود ببرد تا در مسیر سفر دریایی به باغ وحش‌های کشورهای مختلف بفروشد. سفر اما بر اساس رویاهای خانواده پاتل پیش نمی‌رود. پای خود را در اقیانوسی خروشان، نشسته بر قایقی لرزان یا چنگ انداخته بر تخته‌پاره‌ای می‌بیند. همسفرانش حالا دیگر چند حیوان جان به در برده‌اند؛ گرسنه و عاصی؛ در

ادامه در صفحه ۸

است. خیال گونه است و مبهم. هر چند قصه سرراستی دارد که در آن ظاهرا همه چیز روشن و منطقی است ولی در انتها با یک چرخش غافلگیر کننده ما را در برابر چارچوب و گزینه‌ای کاملا متفاوت قرار می‌دهد. و البته از مخاطب می‌پرسد که با کدام گزینه بیشتر احساس راحتی می‌کنی؟! دوست داری از پشت کدام عینک به دنیای پیرامون نگاه کنی؟ آنگ لی کارگردان فیلم به رسانه‌ها گفته است که خود به عنوان یک پیرو آیین تائو و بودا و از منظر یک معتقد به وجود خدا (یک نیروی فراگیر و کامل که بر کل هستی حاکم است) به این داستان نگاه کرده است.

«زندگی پای» ذهن تماشاگر فیلم را درگیر می‌کند. هر کس بر مبنای پاسخی که به پرسش اساسی قصه می‌دهد مشخص می‌کند که تا چه اندازه حاضر است جهان عینی و جامعه بشری و تضادهایش را آن گونه که واقعا هست ببیند؛ یا اینکه ترجیح می‌دهد از واقعیات مادی فاصله گرفته و دشواری‌ها و زشتی‌های دنیای خاکستری سرمایه‌داری را با خیال و پندار رنگ آمیزی کند.

«زندگی پای» داستان یک هندی‌تبار ساکن کانادا به نام «پیسین مولیتور پاتل» است. نام کوچک او در واقع از نام استخری عمومی در شهر پاریس گرفته شده است. پیسین به زبان فرانسوی به معنی استخر است. والدینش با انتخاب این نام، فرزندشان را در هند انگلیسی زبان به دردسر انداخته‌اند و در مدرسه

ارشمیدس دانشمند یونانی (۲۵۰ سال ق. م.) و لیو هویی چینی (سال اول بعد از میلاد) به صورت نسبتا دقیقی محاسبه شد ارزشمند و شایسته توجه خاص بدانند. تا آنجا که از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی به پیشنهاد یک دانشمند آمریکایی روزی به نام «روز پی» برای بزرگداشت این عدد تعیین شده است. بعدها موسسات آموزشی آمریکا روز چهاردهم از ماه سوم سال مسیحی یعنی ۱۴ مارس را به عنوان روز رسمی پی تعیین کردند. در این روز اهل دانش مباحث جدید و یافته‌های قابل توجه خود را در مورد عدد پی با هم در میان می‌گذارند و به سلامتی‌اش می‌نوشند و شیرینی می‌خورند! از آنجا که پی در زبان انگلیسی، «پای» تلفظ می‌شود و پای نیز البته با املایی متفاوت نوعی شیرینی میوه‌ای است، پای به عنوان شیرینی خاص روز پی انتخاب شده است.

عدد پی گهگاه به قلمرو هنر هم سر می‌کشد. در سال ۱۹۹۸ فیلمی به نام «پی» بر صحنه رفت که اثری دلهره آور و سوررئالیستی بود. سال گذشته نیز شاهد فیلم «زندگی پای» بودیم. این فیلم بر اساس داستانی به همین نام نوشته بان مارتل کانادایی ساخته شد. سینماگر مشهور چینی «آنگ لی» و شماری از بازیگران از کشورهای گوناگون در ساخت آن شریک بودند. فیلمی زیبا و حیرت انگیز که به خصوص مشاهده آن در قالب سه بعدی هر تماشاگری را شگفت زده می‌کند. «زندگی پای» به اندازه خود عدد پی عجیب و غریب



بخشی از سنگ نگاره‌ای که با الهام از رهایی جامعه چین از اعتیاد ساخته شده

نو اعلام کرد که مشکل مواد مخدر در شمال و شمال شرقی چین (که قبل از انقلاب مرکز جنگ خلق و پایگاه قدرت کمونیست‌ها بود و زودتر از سایر نقاط چین آزاد شده بود) اساساً ریشه کن شده. موفقیت کارزار در جنوب یک سال دیگر وقت لازم داشت.

جنبش و حمایت اجتماعی در کار با توده وسیع معتادان سیاستی تعیین کننده بود. اکثریت عظیم معتادان داوطلبانه، در خانه و با کمک و حمایت نزدیکان خود مواجه شدند. عده بسیار محدودی برای ترک بستری شدند. سیاست‌های تشویقی و اعتماد به مردم به گونه‌ای بود که معتادان حتی وقتی که برای ارضاء عادتشان جرائم کوچکی هم مرتکب شده بودند، باز هم قربانی محسوب می‌شدند و مجازاتشان نمی‌کردند.

حزب کمونیست و دولت در قبال فروشندگان و تولید کنندگان مواد مخدر نیز سیاست دقیقی پیش گرفتند. بسیاری از توزیع کنندگان خرد، خود بسیار فقیر بودند و فقط برای تامین معاش می‌فروختند. میلیون‌ها دهقان نیز خشخاش کشت می‌کردند چون پر سودترین محصول بود. هر دو گروه از سیاست دولت جدید مبنی بر خاتمه کشت و فروش تریاک به خود لرزیدند. تنها دارایی بسیاری‌شان همان موادی بود که در انبار داشتند. آیا قرار بود همه چیز را از دست بدهند و به گدایی بیفتند؟ تحت تعقیب قرار دادن اینان، مجبورشان می‌کرد زیرزمینی شوند و این کار ریشه‌کن کردن مواد را مشکل‌تر می‌کرد. ابتکار دولت خارق‌العاده بود. دولت پیشنهاد کرد که از توزیع کنندگان و زارعین تمام مواد مخدرشان را به قیمت بازار خریداری کند! این پیشنهاد واقعی بود، فقط یک بار اعتبار داشت و مشروط به آن بود که از کار تریاک خارج شوند.

به معتادان پرهیز می‌شد. آنان قربانیان امپریالیست‌های خارجی قلمداد می‌شدند - چین عنوانی حداقل در مورد کشوری که تریاک طی دو جنگ توسط استعمار انگلیس به آن تحمیل شد و بعداً توسط ژاپنی‌هایی که کشور را اشغال کرده بودند به وسعت پخش و ترویج می‌شد، به هیچ وجه شعار نبود.

به معتادان قدیمی شش ماه و به افرادی که اعتیاد خفیف‌تری داشتند سه ماه فرصت داده شد تا خود را معرفی کنند. آن‌ها می‌توانستند ذخیره خود را نگاه دارند و دستگیر نمی‌شدند. از کمک‌های پزشکی هم در سطح محدود آن روز بهره مند می‌شدند.

البته مقاومت کم نبود. معتادان از معرفی خودشان طفره می‌رفتند، به دنبال منابع غیرقانونی می‌رفتند... مدتی طول کشید تا این کارزار روی غلتک بیفتد.

در دست داشتن قدرت سیاسی کلید شروع (و ادامه) کارزار بود، ولی مواد مخدر مشکلی سیاسی بود، و برای غلبه بر آن نیز مبارزه سیاسی لازم بود. شیوه‌های مختلف آگاهی‌رسانی و بحث و گفتگو در مورد ماهیت مسئله و اهمیت مبارزه با آن به کار گرفته شد. تشویق معتادان به معرفی خود برای مداوا به یک مسئله مبرم اجتماعی تبدیل شد. راهپیمایی و گردهم‌آیی‌ها ترتیب داده شد. در مدارس در رادیو و در روزنامه‌ها مطرح شد. در بین اعضا خانواده‌ها هم بحث داغ بود. در چین قبل از انقلاب اعتیاد موجب شرم بود ولی امروز اعتراف به اعتیاد غرورآفرین شده بود. می‌گفتند برای ساختن چین نو اول باید غول اعتیاد را شکست داد و کسانی که برای ترک پیش قدم می‌شدند مبارزان این نبرد بودند.

در اواخر سال ۱۹۵۱، کمتر از یک سال از شروع کارزار، آژانس خبری چین

خوش‌طینتان خیر را نیز به راحتی می‌توان از آمار افزایش اعتیاد فهمید. ولی کمتر کسی به تجربه عظیم چین انقلابی در غلبه بر تریاک رجوع می‌کند. در سال ۱۹۴۹، وقتی کمونیست‌ها به قدرت رسیدند چین هفتاد میلیون معتاد (از جمعیت چهارصد میلیونی آن روز کشور) داشت. تریاک روی بساط در کوچه و خیابان خرید و فروش می‌شد. چین بخش عظیمی از تریاک جهان را تولید می‌کرد. تلفات انسانی ناشی از اعتیاد عظیم بود. کارگران گرسنه دستمزد ناچیزشان را می‌دادند تا درد خود را در رویاهای شیرین تریاک غرق کنند. هزاران نفر مستقیماً از گرسنگی جان می‌دادند. بسیاری از معتادان خانواده‌شان را رها می‌کردند، فرزندان‌شان را می‌فروختند، نیمه لخت و کثیف، گدایی می‌کردند. در برخی مناطق ۹۰ درصد مردان آلوده بودند، و بسیاری از زنان و حتی کودکان نیز مصرف می‌کردند... تریاک در میان طبقات مرفه‌تر و دولت و ارتش هم متداول بود. چین قبل از انقلاب، از بالا تا پایین گرفتار دود تریاک (و مرفین و هروئین) بود. با این حال در عرض سه سال مردم از شر این دواها خلاص شدند.

۲۴ فوریه ۱۹۵۰، حدود ۵ ماه پس از این که کمونیست‌ها پکن را فتح کردند دولت تصویب کرد که «انتقال، ساخت یا فروش تریاک و مواد مخدر ممنوع است و متخلفین مجازات خواهند شد». با این حال کمونیست‌ها می‌دانستند که تریاک با حکم قانونی ریشه کن نمی‌شود. چنین کار عظیمی فقط به دست خود مردم ممکن بود.

حل مسئله به نهادهای قدرت محلی سپرده شد ولی به طور کلی چند اصل راهنمای عمل قرار دادند. نخست این که هیچ کس به دلیل معتاد بودن مجرم شناخته نمی‌شد و از انگ زدن

تریاک خریداری شده در ملاء عام نابود می‌شد. کافی بود قدم پیش بگذارند و موادشان را به پول تبدیل کنند. دولت تضمین می‌کرد که در شغل دیگری درگیر شوند و زندگی تازه‌ای آغاز کنند. آنان که مقاومت کردند با مجازات‌های سختی روبرو شدند. کشت خشخاش و فروش مواد مخدر اکیداً غیر قانونی بود. مزارع خشخاش را شخم می‌زدند. مردم، توزیع کنندگان را معرفی و دستگیر می‌کردند. مجازات‌ها بستگی به درجه جرم داشت. در یک محله معمولی شهر کانتون ۲۱ نفر از هفده خانواده درگیر توزیع مواد مخدر بودند. پنج نفرشان به حبس ابد محکوم شدند. چهار نفر که جرم مشابهی داشتند اما از کار خود پشیمان بودند به محل برگشتند تا در آن جا تحت مراقبت عمومی قرار گیرند. سه نفر به خاطر شراکت جزئی به شش ماه زندان محکوم شدند. هشت نفر وارد برنامه تجدید تربیت شدند. و یک نفر هم به هنگ کنگ فرار کرد.

بسیاری از توزیع کنندگان اصلی همراه با ارتش اشغالگر ژاپن در سال ۱۹۴۵ عقب نشینی کرده بودند و یا در سال ۴۹ به تایوان و هنگ کنگ گریخته بودند. کسانی که ماندند در مقابل هزاران تن به محاکمه عمومی کشیده شدند. مردمی که زندگی‌شان به خاطر مواد مخدر ویران شده بود علیه آنان شهادت دادند. عدالت در مورد آنان شوخی نداشت. حبس ابد یا اعدام. با وجود این اعدام‌ها بسیار کم بود و در بزرگ‌ترین شهرها حداکثر ۵ تا ۱۰ نفر اعدام شدند. پیروزی چین کمونیست بر تریاک چنان خیره کننده بود که بورژوازی به جعل داستان‌های عجیب غریب ضد کمونیستی در این مورد پرداخت. از جمله این که کمونیست‌ها هفتاد میلیون معتاد را به دریا ریختند تا توانستند بر اعتیاد غلبه کنند. از غیر ممکن بودن چنین کاری که بگذریم، سازندگان این قصه‌ها همان‌هایی هستند که معتادان را مقصر اصلی وانمود می‌کنند؛ منافع مالی و سیاسی سرمایه در گسترش اعتیاد را لاپوشان می‌کنند؛ نقش پوچی و دشواری زندگی تحت نظام طبقاتی در پناه بردن مردم به مواد مخدر را نادیده می‌گیرند. آنان با قصه‌هایشان نشان می‌دهند که راه حل همه مسائل را در اعمال زور و سرکوب توده‌ها می‌بینند. مردم چین ثابت کردند که حقیقت چیز دیگری است. با پیروزی انقلاب، شروع ساختمان سوسیالیستی و رهبری کمونیستی در عرض سه سال تریاک از چین ریشه کن شد و تا وقتی که پرولتاریا در قدرت بود نشانی از آن نبود. ■

«آتش»

یادداشت آخر

روز یکشنبه ۱۴ آوریل ۲۰۱۳ (۲۵ فروردین) اولین انتخابات ریاست جمهوری بعد از چاوز در ونزوئلا برگزار شد. در این انتخابات، رقابت بین دو نامزد از دو جناح اصلی از طبقه سرمایه‌دار حاکم بود. اولی نیکلاس مادورو جانشین هوگو چاوز بود که خود را ادامه دهنده «انقلاب بولیواری» می‌داند و نوعی از سرمایه‌داری دولتی را نمایندگی می‌کند و دومی انریکه کاپریلس نماینده اپوزیسیونی که طرفدار سرمایه‌داری لیبرال و بهبود روابط با آمریکا است. رقابت بسیار نزدیک بود و سرانجام مادورو با کسب حدود ۵۱ درصد آراء بر کاپریلس پیروز شد.

اما جدا از این تصویر عمومی از انتخابات که هر روز در گوشه‌ای از دنیای سرمایه‌داری شاهدش هستیم، وقایع ونزوئلا نشانگر نکاتی مهم بود که می‌تواند به درک ماهیت رژیم‌های که هوگو چاوز بنیان گذاشت کمک کند. خود این موضوع که یکی از مخالفان آشکار سیاست‌های داخلی و خارجی چاوز موفق می‌شود از چنین حمایت گسترده‌ای برخوردار شود نشان می‌دهد که بر خلاف ادعاهای هیئت حاکمه (و حامیان و تبلیغاتی‌های «چپ» و راست بین المللی شان) صف‌بندی سیاسی در ونزوئلا بین مشت‌های سرمایه‌دار نوکر

امپریالیسم و مزدوران و جاسوسان بیگانه با «کثرت قاطع توده‌ها» نیست. و باید پرسید که چرا؟

واقعیت اینست که سیاست صدقه دادن به بخش‌هایی از مردم تهیدست برای جلب حمایت سیاسی آنان، سیاستی که هوگو چاوز باب کرد و بدون شک دستاوردهایی هم برای حکومتش داشت، نتایج اقتصادی و اجتماعی ناگزیری برای اقتصاد نفت-محور ونزوئلا به بار آورده است. مهم نیست که هوگو چاوز و جناحش چقدر به آمریکا ناسزا گفته‌اند. مهم اینست که ونزوئلا در چارچوب اقتصاد دولتی از الگوی «مزیت نسبی» صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (در واقع از یک الگوی پایه‌ای و شناخته شده ساختار جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی) پیروی می‌کند. اقتصاد تک پایه ونزوئلا می‌توانست (و می‌تواند) درآمدهای کلان نفتی را به خزانه دولتی بریزد. دولت نیز می‌توانست (و تا مدتی می‌تواند) بخشی از این درآمدها را در تامین اجتماعی و مسکن و آموزش و پرورش هزینه کند. اما تا وقتی که الگوی اقتصاد به طور اساسی تغییر نکند (در واقع منطق اقتصادی کشور و بنیان آن یعنی روابط تولیدی حاکم عوض نشود)، این گونه یارانه پخش کردن‌ها و صدقه دادن‌ها نهایتاً به ضد خود بدل می‌شود. از یک طرف با ادامه رکود اقتصاد جهانی

سرمایه‌داری و نوسانات در قیمت نفت، جریان کسب درآمد برای ونزوئلا بی ثبات و آسیب پذیر می‌شود. از طرف دیگر، فشارهای سیاسی و اقتصادی از جانب آمریکا که کماکان بزرگترین مشتری نفت ونزوئلا محسوب می‌شود، امنیت سرمایه‌گذاری در این کشور را کاهش می‌دهد و در راه سرمایه‌گذاری‌ها و نوسازی‌های درازمدت و استراتژیک مانع ایجاد می‌کند. جامعه امروز ونزوئلا گرفتار رشد تورم، بالا رفتن نرخ بیکاری، کمبود مواد غذایی، اختلال در شبکه برق رسانی و رشد چشمگیر بزهکاری در بین جوانان و نوجوانان محلات است. جالب است بدانید که حکومت مدتی است برای کاهش بزهکاری و به اصطلاح «تربیت فرهنگی» نوجوانان و جوانان به سازماندهی رقابت‌های بوکس در محلات روی آورده است! حتما اسم این کار را هم جهت دهی مثبت به خشم نهفته در بین تهیدستان می‌گذارد تا دق‌دلی‌هایشان را در یک «رقابت ورزشی» بر سر هم‌نوعان خود خالی کنند. و خوب است یادآوری کنیم که در نمونه یک جامعه سوسیالیستی واقعی (در چین دوران مائو تسه دون) بوکس به خاطر خصلت وحشیانه و روحیه خشنی که در بوکسورها و تماشاگران دامن می‌زد ممنوع بود. نکته دیگر در خصوص انتخابات

ونزوئلا، شیوه تبلیغی و سیاست سرکوبگرانه‌ای است که جناح حاکم (احتمالاً با درس‌گیری از دوستان گذشته است. مادورو در نقطه اوج کارزار انتخاباتی، مخالفانش را مزدور آمریکا لقب داد و فضای آنتاگونیستی شدیدی را دامن زد که در آن هر برخوردی بین طرفداران دو رقیب می‌توانست آتش‌درگیری‌های خونین و فاجعه بار میان مردم را روشن کند. بعد از اعلام پیروزی مادورو که با اعتراض رقیبش به صحت شمارش آراء همراه بوده، جناح حاکم برای برانگیختن پایه‌های خود نسبت به «خطر کودتا» هشدار می‌دهد و بحث مداخله خارجی در حوادث کشور را وسط می‌کشد. و البته در این میان، تا به حال هفت نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شده‌اند. به نظر می‌آید جناح مادورو که از شکنندگی اوضاع و پیروزی ضعیف خود نگران شده تلاش دارد به سبک احمدی نژاد - خامنه‌ای قاعده بازی را تا جایی که ممکنست بر هم بزند. تلاش دارد به سیاست ایجاد حکومت ائتلافی که معمولاً رژیم‌های بورژوازی در این جور مواقع به عنوان یک راه حل به کار می‌گیرند تن ندهد. در هر صورت آنچه در ونزوئلا شاهدش هستیم را هر چیز می‌توان نام نهاد مگر رویارویی سوسیالیسم و سرمایه‌داری. ■

پندار یا واقعیت؟...

محاصره کوسه‌ها. در این نبرد خونین مرگ و زندگی، دست آخر پای می‌ماند و ریچارد پارکر و نیازهایی که این دو را به هم پیوند می‌دهد و رابطه‌شان را دگرگون می‌کند. پایان سفر آنجاست که به خشکی می‌رسند و ریچارد پارکر بی هیچ تردیدی راه زیستن در طبیعت را در پیش می‌گیرد. پای را ملوانان یک کشتی می‌یابند و به زندگی در جامعه انسان‌ها باز می‌گردانند. کارشناسان شرکت کشتیرانی ژاپنی که قرار بود خانواده پاتل و حیوانات‌شان را به کانادا منتقل کند از او در مورد چگونگی بروز سانحه دریایی و نجات یافتنش می‌پرسند اما داستانی را که ما از دریچه دید پای در فیلم دیده‌ایم باور نمی‌کنند. همسفر شدن با آن حیوانات و مشخصاً ریچارد پارکر به هیچ وجه قانع کننده نیست. با اصرار از پای

می‌خواهند که داستانی قابل قبول ارائه کند که بتوان آن را ضمیمه پرونده کرد و مساله حق بیمه را به سرانجام رساند. این بار پای قصه دیگری می‌گوید که در آن از ریچارد پارکر و حیوانات گرسنه و عاصی و زخمی در قصه اول خبری نیست. این بار انسان‌ها هستند و رابطه خونین و جدال مرگ و زندگی میان این درماندگان. جدال ضعیف‌ها و قوی‌ها. صحنه خودخواهی‌ها و خشونت‌هایی که بر بستر تنازع بقاء اتفاق افتاده. این می‌تواند آن قصه واقعی و قابل استنادی باشد که کارشناسان شرکت را قانع کند. ولی این پای است که آخرین پرسش را مطرح می‌کند: شما کدامیک از این دو قصه را ترجیح می‌دهید؟ جواب کارشناسان اینست که: «اولی را. آن که ببر داشت!» پای نفس راحتی می‌کشد: متشکرم. خدا هم آن را می‌خواهد! این همان نقشی است که

اعتقادات دینی در شکل دادن به ذهن باورکنندگان دین بازی می‌کند. قصه‌ای خیالی را در توضیح چرایی روابط خشن و ستمگرانه و اسارت‌باری حاکم بر جامعه بشری ارائه می‌کند و ماهیت و نقش واقعی شخصیت‌ها و نیروهای درگیر در شرایط موجود را می‌پوشاند. ریچارد پارکر ناگزیر بود در گرداب زندگی بکشد تا کشته نشود. بکشد تا نیروی حيله گر و منفعت طلب نتواند به قیمت مرگ دیگران به حیات خود ادامه دهد. و سپس مولیتور پاتل نمی‌خواهد در آینه نگاه کند و روح ریچارد پارکر را در پشت چهره خود ببیند. تعالیم همسان دین هندو و ادیان ابراهیمی به او یاد داده است که می‌توان همه چیز را در پرده توهم پیچید و سپس به تماشای آن نشست و باورش کرد. ولی تماشاگر مختار است و می‌تواند به فیلم «زندگی پای» از دریچه دیگری

غیر از باورهای ایده‌لیستی آنگ لی (کارگردان چینی) یا فلسفه «نمی‌دانم اما دوست دارم باور کنم» یان مارتل (نویسنده کانادایی) نگاه کند. می‌تواند این فیلم را قصه مردمانی ببیند که با پوست و گوشت خود ناگواری شرایط حاکم را احساس می‌کنند؛ تراژیک بودن موقعیت خود را می‌فهمند؛ حتی به شکل خودانگیخته ممکن است برای بقاء خویش واکنش نشان دهند و تعرض کنند، اما برای تحمل وضع موجود و یا برای پوشاندن خشونت مسلط بر روابط میان خود و دیگران به رویایی چنگ می‌اندازند که زاییده افیون دین است. می‌کوشند واقعیت را آنگونه که واقعا هست نبینند. غرق شدن در این پندارها می‌تواند تسکین دهنده باشد اما بی‌تردید هیچیک از دردهای اساسی جامعه بشری را درمان نمی‌کند. ■ سعید سبکتکین

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com